

# کمال یافته و راهگشایترین شعر

ساعده باقری

## سخنرانی ساعده باقری در دفتر شعر جوان

از نظریه‌ها و دیدگاه‌های امروزی راجع به شعر در دیگر سرزمینها هم نبودند و شاید جمعی بودند که در جاهای دیگر هم جریانهای شعر جوان را می‌یافتند. از بعضی بیراهه‌های چهار، پنج سال گذشته اگر بگذریم، خیال می‌کنم هنوز هم آن جریان ادامه حیات خودش را در آثار شاعران جوانتر می‌تواند جستجو کند و بیاید.

به گمان من در بین شاعران هم نسل ما شعر قیصر، کمال یافته‌ترین و برجسته‌ترین و موفق‌ترین و راهگشایترین برای جوان‌ترها بوده است. روی یکایک این تعبیرها تمدن دارم و عرض کردم که مناسب جلسه بزرگداشت نمی‌خواهم صحبت بکنم، حالا چرا راهگشایترین؟ توی جلسه ما دوستانی هستند (که حالا به اقتضای این که دست‌اندرکار صفحه شعری در مطبوعه‌ای بوده‌اند یا در رسانه‌ای، یا در همین دفتر شعر جوان یا دوستان و شاعران جوان‌تر سر و کار داشتند) که وقتی مورد مشورت قرار می‌گرفتند - حالا با هر مقدار توانایی - اگر می‌خواستند مشاور امینی برای یک شاعر جوان مثلاً ۱۷ یا ۱۸ ساله باشند در ابتدای راه پیشنهاد سیر مطالعاتی کردن خیلی برایشان آسان نبود. شاملو را خوانده بودیم و لذت برده بودیم، اخوان را خوانده بودیم و لذت برده بودیم، سپهری را همچنین، فروغ را همچنین، اما در پیشنهاد اینها به جوانان بعضی تجربه‌ها باعث می‌شد که قدری مراقب و مواظب باشیم.

چرا که بعضی تجربه‌ها مثلاً نشان می‌داد، آشنایی با جهان اندیشه و زبان مثلاً سپهری برای یک شاعر جوان متجرب به این می‌شد که تا شش، هفت ماه، باید زحمت می‌کشیدی تا او را از «سپهری زدگی» دریاوری و یا به او بگویی که به موازات این آشنایی حتماً باید چیزهای دیگری را هم مطالعه بکنی تا با راههای رفته آشنا شوی و یک جور شگفت‌زدگی اسپرکننده برای تو به وجود نیاید. شعر خلیفه این ویژگی را دارد فکر می‌کنم بحث قابل تحقیقی هم هست. بدون اینکه بخواهیم برای شعری که چنین تأثیر مسحورکننده‌ای می‌گذارد، این را نقطه منفی برشمیریم یا نقطه مثبت.

من اعتقاد دارم که در بین شاعران هم نسل ما - البته پیش‌تر این را عرض بکنم، هر سخنی که اینجا عرض می‌کنم حتی اگر عنوانی هم به این مطالب ۱۰، ۱۵ دقیقه‌ای خودم بخواهم



بدهم، اگر راست، اگر اغراق‌آمیز، هر چه که جلوه کند در این تردید نکند که عقیده قلبی من است و مناسب مجالسی از قبیل بزرگداشت و... نمی‌گویم، شعر قیصر، کمال یافته‌ترین و راهگشایترین برای جوان‌ترها بوده است. مقصودم از شاعران هم نسل ما شاعرانی است که در سالهای اولیه پس از انقلاب، سر برآوردند، در آن ۱۰ سال نخست شکفتند و درخشیدند و جریان‌ساز دوره‌های بعد بودند. شاعرانی که در جلسات آن روزگار حوزه اندیشه هنر اسلامی دور همدیگر جمع می‌شدند، از بین ۱۵ تا ۲۰ نفر یک شورای پنج نفره‌ای هم داشتیم که قیصر عزیز، سید حسن حسینی، سهیل محمودی، محمدی نیکو و بنده اعضای آن شورا بودیم و شعرهایی که درباره جنگ چاپ می‌شد را با توجه مشخصه‌ای که برای آن جریان می‌شناختیم که فکر می‌کنم در شعر دوره‌های بعد و شاعران جوانتر هم تأثیر گذار بوده انتخاب می‌کردیم.

شاید خود این نشست و برخاستها و این تبادل نظرها در واقع چنین جریانی را تقویت می‌کرد و به گونه‌ای نبود که مثلاً اگر ما با شعر ناصر خسرو و سنایی مواجه می‌شدیم تصور چهره‌های عجیب و غریب با شمایل عجیب و غریبی داشته باشیم که هیچ جور راه ارتباطی با آنها هموار نیست. آن شورایی پنج نفره از نوآوری‌های آنها در زمان خودشان لذت می‌بردند و دریافتند که خود نوآوری کار نویی نیست و در واقع دغدغه همیشگی هر شاعر برجسته‌ای در هر روزگاری بوده است. ذات این تلاشها را می‌شناختند. لذت می‌بردند و از دیگر سو دغدغه نوآوری داشتند، جریانهای نوین شعر را جستجو می‌کردند، دنبال می‌کردند، بی‌اطلاع

● شعر قیصر، در بین هم نسلان ما کمال یافته‌ترین و راهگشایترین برای جوان‌ترها بوده است. مقصودم از شاعران هم نسل ما شاعرانی است که در سالهای اولیه پس از انقلاب، سر برآوردند، در آن ۱۰ سال نخست، شکفتند و درخشیدند و جریان‌ساز دوره‌های بعد بودند.



من اینچنین، ایشان توصیه می‌کردند. و شعر قیصر - به گمان من - فرزند حلال زاده زمان خویشتن است. خلیها با یک روی سکه «فرزند زمان خویشتن باش» خیلی زود مرتبط می‌شوند؛ یعنی این روی سکه، ما را پرهیز می‌دهد از عقب‌ماندگی آنها این را درمی‌یابند. اما آن روی دیگر را دیگر در نیافته‌اند که آقا! به تصور این که راه ۳۰۰ ساله را امروز می‌خواهم بروم و میان‌بر بزنم، این هم در واقع پاسخ مناسبی به فرزند زمان خویشتن بودن نیست و آفت بسیاری از شعرهایی است که در این روزگار با عنوان تلاشهای نوآورانه عرضه می‌شود.... اصلاً نوآورانه که هیچ، خودنوآوری را هم پشت سر گذاشتند.

شعرهایی که امروزه گاه گلاری می‌بینیم که به مخاطب نداشتن مفتخر می‌شوند اگر مخاطب پیدا کنند ظاهراً جزو اشکالهای - مثلاً - شعرشان برشمرده می‌شود. این شاعران راه و پیوند خودشان را با گذشته کاملاً قطع کرده‌اند. جالب است ادعا هم می‌شود که این شعر ۳۰۰ سال جلوتر از شعر نیما است و معلوم نیست این ۳۰۰ سال واقعا چه طور طی شده، آن سوی میکوسش هم این است که شعر نیما لابد ۲۰۰ سال از زمان خودمان عقب‌تر بوده که شعر زمان و روزگار ما می‌تواند ۳۰۰ سال از زمان نیما جلوتر باشد.

این که عرض کردم شعر قیصر فرزند حلال زاده و پدر مفر دار زمان خود است، برای این است که نه با ادعای پیشرو بودن، اراده فرموده است که در ۲۰۰ سال بعد سیر کند - و بعد به همان ورطه‌هایی بیفتد که به نداشتن مخاطب افتخار کند - و نه چنان از سیره و شیوه گذشتگان آویخته که خیال کنیم فلان شاعر قرن پنجم و ششم ناگهان امروز ظهور و بروز کرده و به اندازه ۲۰، ۲۵ روز بین ما نشستند و برخاستی داشته، حالا مثلاً خاقانی است که همین امروز سر برآورده و ۲۰، ۲۵ روزی هم یک کمی با نوع تغییراتی که در زبان اتفاق افتاده، آشنا شده و مثلاً با اوضاع و احوال اجتماعی روزگار ما هم یک تطبیقی پیدا کرده و هر چه را هم که خوشش نیامد، یکسره بندیبه گرفته. مثلاً از جریان شعر نوی نهمایی خوشش نیامده و اصلاً آن را ندیده گرفته است. به واقع دانش قیصر در شعر گذشتگان ما و اطلاع و آشنایی او - که اصلاً موضوع سخنرانی امروز اوست - از چگونگی تحول سبکها (به تحول قوزقلندی سبکها که یک شاعر امروز بگوید «خب سبک عراقی دیگر از امروز تعطیل، بخشنامه صادر شد، یا سبک خراسانی تعطیل، از امروز رفتیم سراغ سبک عراقی، به معنای انباشته شدن تجربیات شاعران در یک سبک است که این انباشتگی، پوسته یک سبک را می‌شکافد و خود به خود زبان، وارد مدار بعدی‌اش می‌شود، نه که شاعر

اما واقعاً شعر بعضی چنین است. به گمان من مثلاً شعر اخوان چنین است که اشکال اخوان‌زدگی را برای یک شاعر جوان در ابتدای راه، ممکن است دیدید بیاورد. اما شعر شفیمی کدکنی - به رغم این که بسیاری او را - (ببخشید که من عناوین برجسته یا آقای یا این جور چیزها را نمی‌گویم، فکر می‌کنم که اصلاً احترام گذاشتن به آنها این است که اسمشان برای ایشان احترام‌آور است) یک جور تحت تأثیر جاذبه‌های اخوان برمی‌شمرند ولی توصیه کردن مطالعه شعر شفیمی برای یک شاعر جوان انگار کم خطرتر است. اگر بخواهیم که بعضی از حلقه‌های مفقود شعر امروز را، برای شاعر جوان امروز روشن کنیم و به او بگوییم که این قدر به سطح گراییدن، این قدر در پوسته شناور شدن، به اسم نوآوریهای این روزگاری، راه به کوره دهی نخواهد برد. مطالعه شعر شفیمی کدکنی را بی‌دغدغه و بی‌می توصیه می‌کنیم. این دوستانی که تجربه این جور مشورت دادن را دارند و در مشورت‌هایشان هم امین هستند می‌دانند که شاید وقتی که به شاعران جوانتر پیشنهاد می‌کردیم که برای دفتر شعر جوان، شعر بفرستند نگرانی نداشتیم از این که توصیه کنیم شعر قیصر را بخوانند، یعنی قیصر زدگی را من فکر نمی‌کنم که هیچ یک از ما جزو آفات شعری کسی (می‌دیدیم)، این خطر را احساس نکردیم که اگر کسی شعر قیصر را بخواند می‌داند که چنان سیر و مسجور بماند که قیصر زدگی را به صورت یک آفت در شعرش ببینیم. در واقع قیصر بدون اینکه ادعای راهگشا بودن داشته باشد و ادعای الگو بودن داشته باشد، بدون اینکه همیشه انگشت اشاره خودش را به رخ بکشد که این راه است و آن چاه است، اما عملاً شعر او، علاوه بر این که با شعر خوانهای دارای ذوق سالم مرتبط شده، با شاعران جوان هم خوب ارتباط پیدا کرده و خلیها، خیلی از دوستان جوان شاعر ما، علاقه‌مند شعر قیصر هستند و در جاذبه شعر قیصر به سر می‌برند، اما خوشبختانه از آفت قیصر زدگی به دورند و این است که می‌گویم برای کسی که می‌خواهد به یک شاعر جوان مشورت بدهد، می‌تواند چنین پیشنهادی بدهد. قیصر عملاً با شعرش این جاذبه و علاقه را ایجاد کرده.

وقتی در اولین برنامه مهمان ماه، جناب انشی، با شعر نظامی آغاز کردند و به شعر صائب استشهد کردند، احساس کردم انگار بعضی از دوستان جوان ما قدری متعجب‌اند اما، بسیار از ایشان سپاسگذارم و به گمانم آگاهانه این کار را کردند. برای این که به یاد ما بیاورند که معنی «فرزند زمان خویشتن باش» این نیست که علقه‌های خودمان را با گذشتگان خودمان ببریم و قطع بکنیم. فرزند حلال زاده روزگار خود بودن را به گمان

- شاملو را خوانده بودیم و لذت برده بودیم، اخوان را خوانده بودیم و لذت برده بودیم، سپهری را همچنین، فروغ را همچنین، اما در پیشنهاد اینها به جوانان بعضی تجربه‌ها باعث می‌شد که قدری مراقب و مواظب باشیم.



● شعرهایی که امروزه گاه گذاری می بینیم که به مخاطب نداشتن مفتخر می شوند اگر مخاطب پیدا کنند ظاهراً جزو اشکالهای - مثلاً - شعرشان برشمرده می شود. این شاعران راه و پیوند خودشان را با گذشته کاملاً قطع کرده اند.

اراده بفرماید که از امروز می خواهد یک اتفاق جدیدی به وقوع بپیوندد. چنان که این مثال را من گاهی با دوستان شاعر جوان زده ام که مثلاً او آخر دوره خراسانی، ما چنین نرمش زبانی را در شعر خاقانی می بینیم: «کاشکی چون تو کسی داشتی» خب شاعر سبک خراسانی با آن درشت ناکی و فخامت زبانی که ما در سبک خراسانی سراغ داریم، یکپو: می گوید: کاشکی چون تو کسی داشتی / یا به تو دسترسی داشتی

یا در این غم که مرا اکنون هست / نفسی، همنفسی داشتی

جرقه های اولیه ظهور سبک بعدی را ما به طور طبیعی در آخرین حلقه های سبک قبلی - رفته رفته - می بینیم. این نیست که ناگهان چنین چیزی واقع شده باشد. یا مثلاً در آخرین حلقه های شعر سبک عراقی رفته رفته طلایه های سبک هندی را می بینیم. من گاهی وقتها فکر می کنم مثلاً اگر نمی دانستیم این شعر از حافظ است (چون شعر معروف حافظ نیست، این را مثال عرض می کنم: از هر طرفی که گوش کردم، آواز سنوالت حیرت آمد)

با این ترکیب آواز سنوالت حیرت، خیال می کردیم مثلاً با شعر بیدل مواجهیم و این برای آن است که سبکها به طور طبیعی تحول و تطور پیدا کرده اند. دانش و اطلاع قیصر از شعر گذشتگان ماه چنین کمکی را به او کرده که از ظرفیتهای موجود در شعر روزگار بهره بگیرد. حالا من انتقادهایی را هم که عده ای به شعر قیصر وارد کرده اند، خیلی خلاصه وار عرض می کنم و می گذرم (وقت هم ظاهراً رو به اتمام است) بعضیها گفته اند قیصر در غزل خیلی کلاسیک است به این دوستان عرض می کنم این قالبه قالب کلاسیکی است یعنی این جوری نیست که مثلاً من امروز حرفی برای گفتن لازم، بعد می نشینیم مصلحت را می بینم و می بینیم آیا این را در شعر نو بگویم مناسب است یا در غزل؟ و البته من این خیلی کلاسیک بودن غزل قیصر را هم واقعاً یکسره نمی پذیرم. یعنی ممکن است در این غزلها با یک ترکیب که حالا در شعر گذشتگان ما هم کاربرد داشته مواجه بشویم اما اگر جز به جز بنشینیم و بحث بکنیم و یک به یک غزلهای قیصر را بیرون بکشیم، واقعاً چنین نیست. من حاضرم با هر کسی که چنین ادعایی دارد بنشینم و درباره یک یک این کارها صحبت بکنیم. ظرفیتهای این قالب را نمی شود نادیده گرفت، درست است قالب غزل هم در روزگار ما از تحولی که شعر نیما به وجود آورد بهره گرفت، از جمله مثلاً محور عمودی در غزل (داستان گفتن در غزل) جلوه کرد و اصلاً هر چیزی... هر کسی می خواهد

تخطئه اش کند، هر کسی می خواهد بپذیرد، موقمی که موفق درآمد، دیگر هست و اثر گذار هم هست. قرار نیست که علم بدیع و تئوری، شعر بیافریند، اینها زاده شعرند نه زاینده شعر. یعنی هر تکنیکی، هر شیوه ای، هر شگردی تا آنجایی که به تأثیر گذاری کمک کند، موفق است. اگر تکراری بودن بد است به این دلیل است که حرف تکراری دیگر اثر گذار نیست. شما ترکیبی را که شنیدید اگر دوباره بشنوید دیگر اثری را که اولین بار گذاشته، نمی گذارد. اما حالا این چه دعوی است که یک کاری موفق شده حالا ما داریم درباره اش دعوا می کنیم که: «... نه ببینید! این چنین چیزی را دارد...» آقا اگر چنین چیزی را دارد اما موفق بوده، موفق بوده! شما اتفاقاً این بحث را باید پیش بکشید و درباره این باید تحقیق کنید که چرا موفق بوده. اگر به موفقیت شعر قیصر اشاره می کنم، با توجه به این نکته است که شعر قیصر سلیقه آدم روشنفکر درس خوانده ما را مجاب کرده آنها با شعر قیصر پیوند برقرار کرده اند، عامه ما هم از شعر او بهره گرفته اند. من نمی خواهم به این - به عنوان امتیاز شعر قیصر - تکیه کنم، اما قابل توجه است که شاید در طول این همه مدتی که در رادیو شعر خوانده ام، یک بار هم اتفاق نیافتاده که شعری از قیصر خوانده باشم و تقاضای تکرار بخش آن نشده باشد. این هم یعنی ارتباط با مخاطب عام، که بر خلاف بعضی تئوری پردازان، این ذنب لایغفر شاعر نیست که عامه بتوانند با شعر او ارتباط درستی برقرار کنند. من متأسفانه می بینم خیلی از دوستان جوانتر ما مثلاً تعجب می کنند از بعضی اظهار نظرهای نیما درباره شهریار - نمی توانند درک کنند که آقا این به چه دلیل بوده. نیما چه گوهر ناشناخته ای در شهریار کشف کرده که این طور قربان صدقه اش رفته است و شهریار در نیما به رغم شاید دنیاهای خیلی متفاوت شعری شان. امروز شاید ما به شعر «انیشین» شهریار بخندیم و بگوییم این کار مثلاً کار قابل توجهی نبوده این قابل توجه است. نمی گویم چنین چیزی باعث می شود که این شعر را بیش از حد خودش ارزش گذاری کنیم که لزوماً ما هم باید از آن تحلیل کنیم. اما یک چیزی در کار بوده که کسی مثل فروغ مثلاً شعر «ای وای مادرم» شهریار را جزو ۱۰ شعر برگزیده خود ببینند. به گمان من شعر قیصر در بین هم نسلان ما در نقطه تعادل نشسته، در نقطه تعادل که می گویم مقصودم نقطه وسط نیست به این معنی که کسی که آن سوی این نقطه است او را عقب ببیند و کسی که این سوی نقطه است او را جلو ببیند. در نقطه تعادل نشسته و این تعادل - یک جوری - مثل مرکز دایره است، مرکز دایره در یک شکل مخروطی، طوری که هر چه به مرکز این دایره نزدیک می شویم





● این که عرض کردم  
شعر قیصر فرزند  
حلال زاده و پدر مادر دار  
زمان خود است، برای  
این است که نه با  
ادعای پیشرو بودن،  
اراده فرموده است که  
در ۲۰۰ سال بعد سیر  
کند - و بعد به همان  
ورطه‌هایی بیفتد که به  
نداشتن مخاطب  
افتخار کند - و نه چنان  
از سیره و شیوه  
گذشتگان آویخته که  
خیال کنیم فلان شاعر  
قرن پنجم و ششم  
ناگهان امروز ظهور و  
بروز کرده

توضیح واضح‌تر می‌دهم این هنر شاعر است که این وزن را شما تحمیلی نبینید. بعد متوجه می‌شوید که موزون است:

گل‌های خانه تو را می‌شناسند/ و باطنین خوش گام تو  
آشنایند/ وقتی به سر وقتشان می‌روی/ وقتی که با ناز/  
دستی به روی سر و گوششان می‌کشی/ یا آبشان  
می‌دهی/ هم ساقه‌های بنفشه/ با احترام و تواضع/ سر  
در گریبان فرو می‌برند/ هم حسن یوسف تمام جمال  
خودش را نشان می‌دهد....

«مستفعلن فاعلاتن فعولن فعولن» و بسیاری از اوقات  
شما از آغاز تا اواسط شعر که می‌خوانید متوجه نمی‌شوید  
شعر وزن دارد/ آخرین کلام من اشارتی است به  
طنزهایی که در شعر قیصر هست، به خصوص در  
شعرهای کوتاه او؛ و به گمان من بعضی‌هاش ظرفیت  
نوعی ارسال‌المثل شدن را دارد. به خصوص در شعرهای  
نوی کوتاه همین مجموعه گلها... دو نمونه کوتاه را  
خدمت شما می‌خوانم و خداحافظی می‌کنم؛ «فعل  
بی فاعل»:

باری، من و تو بی‌گناهییم/ او نیز تقصیری ندارد/ پس  
بی‌گمان این کار/ کار چهارم شخص مجهول است.  
و دیگری که - من به قیصر پیشنهاد می‌کردم که  
حتی واقعاً امکان دارد روی زبان مردم بیفتد فقط چون  
وزن به تبع شعر نوی نیمایی در این شعر کوتاه و بلند  
شده شاید این اتفاق نیفتد - این است گفت: / احوالت  
چطور است؟ / گفتمش: / عالی است مثل حال گل /  
حال گل در چنگ چنگیز مغول

به قیصر می‌گفتم (نه که واقعاً این پیشنهاد را بکنم)  
این چون مصرعها مساوی نیست شاید قدری امکان  
امثال سائر شدن را از دست داده، مثلاً اگر یک - ای  
پسر - به آن اضافه می‌کرد که به عنوان مثال می‌گفتم:  
«گفت: احوالت چطور است ای پسر؟ گفتمش عالی  
است مثل حال گل، حال گل در چنگ چنگیز مغول»  
بہتر بود. البته این پیشنهاد از سر بی‌سلیقگی را اجازه  
بدهید عرض کنم برای آن وجه کار، یعنی میدان پیدا  
کردن برای راهیابی به زبان مردم دادم...  
از درگاه حضرت حق برای قیصر عزیز آرزوی سلامت  
می‌کنیم.

امیدواریم که انشاءالله او را همواره همین طور شکوفا  
بینیم. انشاء... کسالت او به فصل و بازی حق پایان  
بپذیرد:

ساقی بیا که هاتف غییم به مزه گفت/ با درد صبر کن  
که دوا می‌فرستمت  
والسلام.

در عین حال به اوجش هم نزدیک می‌شویم. این مرکز  
هر چه تعمیق پیدا می‌کند شما دارید به نقطه اوجش  
نزدیک می‌شوید.

من نمونه‌هایی را هم به عنوان بعضی شاهد صحبت‌هایم  
انتخاب کرده بودم که از اشاره کردن به آنها می‌گذرم  
و اجازه بدهید که یکی دو نکته کوتاه را گذرا عرض  
کنم.

یکی اینکه قیصر فریفته بازیهای زبانی نیست. این از  
انتقادهایی است که بعضیها - در گفت و شنودهای  
محفلی - مطرح کرده‌اند. با بازیهای زبانی آشناست  
ولی من شعری از قیصر یاد ندارم که پشت آن بازی  
زبانی شیرین، دیگر چیزی نداشته باشد، یعنی آن رسوب  
کرده نهایی کار و آن جوهره اصلی کار همان بازی  
زبانی بوده باشد و بس. بلکه همیشه آن سنگینی معنی  
بوده که رسوب کرده؛ من مثالی خیلی کوتاه از شعر  
«پند پیشینیان» خدمت شما می‌خوانم. بازی زبانی با  
کلمات «سوخت و ساخت» و «باید سوخت و ساخت»  
است که مفهوم مفعولی کلمه سوخت را تبدیل به مفهوم  
فاعلی کرده:

پیشینیان یا ما/ در کار این دنیا چه گفتند؟/ گفتند باید  
سوخت/ گفتند باید ساخت/ گفتیم باید سوخت/ اما نه  
با دنیا که دنیا را/ گفتیم باید ساخت/ اما نه با دنیا، که  
دنیا را...

از مفهوم فاعلی و مفعولی - یعنی وجه معلوم و مجهول  
فعل - هم در کلمه سوختن و هم در کلمه ساختن  
استفاده کرده. این را نمی‌شود بازی زبانی گفت و انصاف  
بدهید که در خاستگاه شعر اگر این اتفاق افتاده باشد  
یعنی حرف شعر، مقدم بر بازی زبانی بوده باشد آن  
وقت چنین تلاشهایی موفقیته‌آمیز خواهد بود.

مطلب دیگری که می‌خواهم اشاره کنم این است که  
خیلی از اوقات ابتدا وزن را در شعر قیصر تشخیص  
نمی‌دهیم. بعد از این که قدری جلوتر می‌رویم متوجه  
می‌شویم. یعنی وزن، تحمیلی نیست. به خصوص در  
مجموعه گلها همه آفتاب گردانند این نمونه‌ها زیاد  
است. من یک نمونه را می‌خوانم که ابتدا وقتی  
می‌خواندم، چنین می‌خواندم: «شعر سلامی چو بوی  
خوش آشنایی»:

گل‌های خانه تو را می‌شناسند/ و باطنین خوش گام تو  
آشنایند/ وقتی به سر وقتشان می‌روی/ وقتی که با ناز/  
دستی به روی سر و گوششان می‌کشی/ یا آبشان  
می‌دهی....

قدری که جلوتر می‌روم، متوجه می‌شوم که نه! وزن در  
کار است؛ و این را به دوستان جوانتر عرض می‌کنم  
(من واقعاً خجالت می‌کشم در محضر استاد آتشی،  
استاد مشفق، عزیزمان جناب صفریان و دوستان دیگر